**متن مکتوب میرزا حسینعلی (بهاء الله):**

عرض میشود اگرچه برحسب ظاهر ملاقات نشده ولکن از صفات پسندیدهء سرکار عالی بسیار شنیده شده که با عموم خلق کمال مرحمت داشته‏اند،خاه منتسبین‏ این عبد که در طهران بوده‏اند از مرحمت و مکرمت سرکار منتهای رضامندی داشته و دارند و مراتب عنایت و الطاف سرکار را باینجانب ذکر نموده‏اند لذا لازم شمردم که‏ مجملی از تفصیل امور وارده معروض دار شاید از توجه سرکار جمعی آسوده شودند و در ظل حمایت سلطان زمان و ملیک دوران شاهنشاه عالم ایمپراطور اعظم اکرم افخم‏ مستظل گردند،و آن اینکه ابن عبد از مقر سلطنت ایران باذن و اجازهء سلطان و اطلاع‏ سفرای دول بعراق عرب رفته و دوازده سنهء تمام در عراق عرب توقف شد و الآن نوشتهء دولت ایران در دست است که باذن و اجازه رفته‏ایم و در مدت توقف در عراق ابدا امری‏ ناشایسته و مغایر از این عبد دیده نشده و قنسلوسلهای دول که در عراق بوده جمیع بر این مطلب شاهد و گواهند و دولت ایران نظر باینکه جمعی از اهل ایران باین عبد محبت‏ داشته و دارند باین سبب درصدد بنده افتادند و کارپرداز ایارن هر روز باولیای دولت‏ شکایت مینوشت و چون این عبد مشاهده نمود که این امور بالاخره سبب فساد میشود بمشیر عراق نامق پاشا تفصیل اظهار شد.ایشان مصلحت در تبعیت دولت عثمانیه دیدند. لهذا جمعی از دوستان این عبد تبعیت دولت عثمانیه خواهش نمودند و بنده را باستانبول‏ خواستند و مشیر عراق کمال محبت را نموده و تفصیل را باین بنده اظهار داشتند.این‏ عبد هم حکم دولت را اطاعت نمده با جمعی از عیال و اطفال و خدمه باستانبول وارد شدیم ولکن بعد از ورود استانبول مشاهده شد که آنچه سفیر ایران بخواهد مجرا(کذا) میدارند.چهار ماه در استانبول توقف شد و ابدا بجائی نرفته و بنفسی معاشرت ننمودم. بعد از چهار ماه حکم صادر که باید بادرنه بروید.سبب و علت را جویا شدم بعضی‏ مصالح ذکر نمودند،ولکن معلوم شد که مقصود باطنیه اجرای خواهش سفیر ایرانست، و این عبد اطاعت نموده آمدیم بادرنه.پنج سنه میشود که در ادرنه ساکنیم و نفسی نست‏ که از این عبد و یا بستگان این عبد شکایت نماید.

از قنسوسلها که در این ارض ساکنند استفسار شود معلوم می‏شود صدق این عبد باری‏ مع ذلک سفیر ایران باین قدرها قناعت ننمود و راضی نشد.هریوم بامری متمسک شد و خدمت اولیای دولت عثمانیه شکایت نموده آنچه گفت و خواست پذیرفته و می‏پذیرند و امر بمقامی منجر شده که چهار نفر از تبعهء دولت عثمانیه را در منصوریهء مصر قنسلوس ایران‏ بلاجرم گرفته و هر قدر فریاد نمودند که ما تبعهء دولت عثمانیه هستیم ابدا اعتنا ننمودند بلکه تذکرهء ایشان را گرفته پاره نمودند و آن نفوس را هم گرفته و با سلاسل و اغلال‏ نفی نمودند.حاجی ابو القاسم نامی که از مشاهیر تجار بوده است در آنجا بمجرد اینکه‏ بدیدن این عبد در ادرنه آمد بعد از مراجعت بمنصوریه قنسلوس عجم درصدد او افتاده‏ من غیر جرم و گناه ا را گرفته و آنچه داشته ضبط نموده و در خانهء او ریخته دختر او را از خانه کشیدند و بکوچه و بازار بردند و ابدا دولت عثمانیه اعتنا ننمود و این معلومست‏ از خانه کشیدند و بکوچه و بازار بردند و ابدا دولت عثمانیه اعتنا ننمود و این معلومست‏ و ممضی داشته و میدارند و ابدا از خواهش و رضای او نمیگذارند،و هیچ معلوم نیست که‏ سبب و دلیل چیست و چون سر کار از جمیع امر ایران مطلعید استدعا چنانست که عریضهء این عبد را بپایهء سریر سلطان زمان برسانند که شاید عنایتی شود که سبب اطمینان‏ قلوب جمعی گردد،و کل در مهد امن و امان و ظل عنایت ملیک جهان مستریح شوند. خدای واحد شاهد حالست که این عبد از خود خیالی نداشته و ندارد و راضی است‏ بآنچه از قلم اعلی در لوح قضا ثبت شده و از اول یومی که این عبد حق را شناخت از جان و مال گذشت بلکه در کل حین آمل و راجیم که جان در سبیل محبوب عالمیان انفاق‏ نمایم،ولکن چون جمع کثیری از عباد مظلوم واقع شده‏اند لازم شمردم که تفصیل را معروض دارم و استدعا چنانست که قبل از حصول مقصود باین عریضه احدی مطلع‏ نشود.الامر العالی مطاع